

۱۱۷



سُرودهای سالیانه

آرامش‌آورد علی‌حسینی

سرود پهلوی در زمانه خنک
فکند و سوز آتش در دل نشاند
و نغای

سرودهای ساسانی

مُصَوَّب شِوَرَامِی عالی فرهنگ

مُحَضَّنُوهٔ دَانِشْ آمُونِزَانْ

کُوبِکْتَسَان - وِیْتَسَان - وِیْرَتَسَان - دَانِشْ مَعْدَمَاتِ

دَر سِرَاسِرِ کِیْتَر

از انتشارات علی جعفری

سر برآورد که در این پرده سزای میرسد بانگ سرود از همه جای

سرود پهلوی در زمانه پنگ کفند و سوزش دل بسنگ

سرودهای سالیک

مصوب شورای عالی فرهنگ

مختصون النساء

کودکستان - دبستان - دبیرستان
دانشسرای مقدما

از انتشارات
علی جعفری

حق چاپ محفوظ و مخصوص است به:

مصنف و ناشر

ضبط در نوار بدون اجازه مصنف ممنوعست

محل فروش، کتابفروشی و چاپخانه دانش

سازمان تربیت بدنی و پیش آهنگی ایران

بتاریخ ۳۴/۲/۶

شماره ۱۵۱۴

زنیرو بود مرد را راسنی

زسنی کزی آبد و کاسنی

جناب آقای مالک استاد هنرمند

با اظهار امتنان از سعی و اهتمام سر کار عالی که در سرودن اشعار سرودهای
آذرجشن و جشن فروردین ۳۴ مبذول داشته اید فوق العاده مورد توجه ذات مبارک
ملو کانه قرار گرفت سازمان تربیت بدنی ایران وظیفه داراست ضمن ابلاغ مراتب
خرسندی ذات اقدس شاهانه از مساعی جنابعالی بدینوسیله ابراز قدردانی نماید.

رئیس سازمان تربیت بدنی و پیشاهنگی ایران

سر لیپ دکتر ایزد پناه



شماره ۱۱۹۵

تهران بتاریخ ۳۴/۶/۸

کمیته ملی المپیک ایران

جناب آقای حسن صدر عرفانی (مالک)

در سی و چهارمین جلسه مورخ ۲۶ مردادماه ۳۴ هیئت مدیره کمیته ملی
المپیک ایران در حضور و الاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی موضوع شرکت جنابعالی
در مسابقه بین المللی سرود المپیک که با تحمل زحمات و بذل مساعی کافی در راه
تهیه شعر سرود مزبور انجام شده است مطرح و مقرر گردید مراتب رضامندی و
خرسندی و الاحضرت و قدردانی هیئت مدیره کمیته المپیک ایران را بجنابعالی
ابلاغ نماید امیداست پیوسته در انجام خدمات هنری و فرهنگی در راه سرافرازی
و اعتلاء نام مبین عزیز نزد جهانیان موفق و پیروز باشید.

دیر کمیته ملی المپیک ایران - روح الایمان



وزارت فرهنگ

پیوست

اداره کل نگارش

عطف بنامه شماره ۶۴۶۱ - ۳۴/۹/۱۱ سرودهای فرستاده شده مربوط
باقای سالک در هشتصد و نود و نهمین جلسه شورای عالی فرهنگ مورخ ۳۴/۱۱/۸
مطرح و مقرر گردید در این باره بشرح زیر عمل گردد (پیشنهاد شماره ۶۳۰۲ -
۳۴/۹/۵ اداره کل نگارش در مورد سرودهای تهیه شده توسط آقای سالک مطرح
و پس از توضیحاتیکه در پیرامون موضوع بعمل آمد بنا بر پیشنهاد آقای وزیر
فرهنگ و تصویب شوری مقرر گردید ازین سرود هائیکه تهیه شده و یادآور آینده
تهیه خواهد شد سرود هائیکه حاکی از تحریک حس وطن پرستی و غرور ملی
و تحکیم مبانی اخلاقی و مسائل مفید و مهم اجتماعی است انتخاب و با نظر وزارت
فرهنگ مورد استفاده دانش آموزان قرار گیرد).

رئیس اداره دبیرخانه شورای عالی فرهنگ - خان اکبر



شماره ۶۹۲

تهران بتاريخ ۳۵/۱/۲۸

اداره کل هنرهای زیبای کشور

اداره نگارش

باسخ یادداشت منضم بنامه شماره ۴۱۴۹ مورخ ۳۴/۱۱/۲۳ اداره دبیرخانه
شورای عالی فرهنگ سرودهای ساخته آقای سالک مورد مطالعه قرار گرفت و
عموماً جنبه های مفیدی برای استفاده دانش آموزان دارد ، ضمائم عیناً برای
اقدام اعانه میگردد .

از طرف رئیس اداره کل هنرهای زیبای کشور - دکتر برکلی



اداره کل دفتر وزارتی

شماره ۸۴۲۷۳

تاریخ ۳۴/۱۲/۸

وزارت فرهنگ

جناب آقای سالک

بپاس زحمات ذیقیمتی که در تنظیم برنامه های رادیویی فرهنگ بمنظور پیشرفت آموزش سمعی بعمل آورده اند مقام وزارت هنگام عزیمت بهند مقرر فرمودند مراتب امتنان وزارت فرهنگ بدینوسیله ابلاغ و دو جلد کتاب بکتابخانه جنابعالی اهداء شود
رئیس اداره کل دفتر وزارتی - دکتر رازانی

شماره ۶۵۵۱

تهران تاریخ ۳۳/۱۰/۲۹

اداره کل هنرهای زیبای کشور

دانشمند محترم آقای حسن سالک

چون مقررات برای مراسم جشن چهارشنبه سوری که در کلیه مراکز استانها و شهرستانها بوسیله سازمانهای تربیت بدنی اجرا گردد بسیار بمورد است که جنابعالی اشعاری با ذکر عظمت و اقتدار پیشین و ادای جملات (زردی من از تو سرخی تو از من) که گویا از سنن قدیم است ساخته و همچنانکه پیوسته در این قبیل امور هنری پیشقدم بوده اید در این مورد نیز تشریک مساعی فرمائید.
رئیس اداره موسیقی و نمایش - دکتر برکثلی

شماره ۸۵۰۴

تهران تاریخ ۳۳/۱۲/۲۲

اداره کل هنرهای زیبای کشور

جناب آقای حسن سالک

چون در ساختن اشعار سرودهای (آذر جشن) و (فروردین جشن) با قریحه سرشار خود شرکت فرموده و برای احیای آداب و رسوم باستانی قدم مؤثری برداشته اید بدینوسیله از زحمات جنابعالی تقدیر مینماید . امیدوار است در انجام این خدمت مقدس همیشه موفق باشید .
رئیس اداره موسیقی و نمایش - دکتر برکثلی

سرود (۱)

بضم اول بروزن درود بمعنی سخن باشد و بمعنی خوانندگی و گویندگی مرغان و آدمیان هم هست و نیز رقص و سماع با آواز، آواز خوش، آهنگ، اغروده، ترانه، تصنیف، چرگر، راگ، رامش، شادی، عثات، غناء، نشید، نغمه، نقش، نواری گفته‌اند:

سر بر آور که در این برده سرای میرسد بانگ سرود از همه جای .
گر کند مطرب بسی هان هان و هر هون در سرود چون سخن نبود همه بی معنی و ابتر بود.
امیر خسرو دهلوی

رود کی جنگ بر گرفت و بواخت مده انداز کو سرود انداخت .
رود کی

هبلج راحت می بینم در سرود و رود تو جز که از فریاد و زخمه ات خلق را کاتوره خاست.
رود کی

بینی آن رود و آن بدیع سرود بینی آن دست و بینی آن دستار .
بو خریف

من: معشوق و می و رود و سر کوی سرود سر کوی سرود است مرا گم شده خر.
فرخی

گوش تو سال و مه برود و سرود نشنوی نویه خروشان را .
رود کی

نوای مطرب خوش رخه و سرود غنج خروش عاشق سر گشته و عتاب نگار .
مسعودی

گوش داده بود بطمع سرود تاغ خورده بود بطمع کباب.
قطران

چند بردارد این بقبض خروش پوشکی را هنی بمالد گوش .
شپید

ناهی رود و سرود است رینق: کموت بیگمان شو که نباشی تور فینق و کفوم.
ناصر خسرو

طنبوری هشت رود ساخته بودند همی زدند و سرود همی گفتند و نشاط همی کردند .
مجله النوا و بیخ

رہس نالہ نای و بانگ سرود همی داد دل جام می را درود .
فردوسی

در آن خانه (خانه منیزه) سبب پرستنده بود همه بار باب و نبید و سرود.
فردوسی

ز نالیدن بوق و بانگ سرود هوا گشت از آواز بی تار و بود.
فردوسی

(۱) Hymne، بهلوی، Srōt، اوستا، Sraota، بلوچی، Sarōdhi، افغانی، Sarūd .

(ب)

بتان چامه و چنگ بر ساختند
زرودومی و نای و بانگ سرود

ز بیگانه ابوان پیرداختند .
هوا را همی داد گردون درود .
فردوسی

مردمان را خرد و رای بدان دادخدای

تابدانند بدازنیک و سرود ازقرآن .
فرخی

همی خورد هر کس باواز رود

همی گفت هر کس بشادی سرود .
فردوسی

خجره در سرود نیک آید

جامه فهم کبود نیک آید .
سنایی

خوش بختی بر سرود مطرب و آواز رود

و در توانی دامش پر لؤلؤ مکنون کنی .
ناصر خسرو

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن
اگر باران بکوهستان نیارد

که میگویند ملاحان سرودی
بسالی دجله گردد خشک رودی .
سعدی

فار باتو بار باتو در سرود

مهر بر چشم است و بر گوشت چمبود .
مولوی

بلد بر سر خود فرود آورند

که بر بادستان سرود آورند (۱) .
نظامی

سرود باربدی یا خروانی گویا سرودی مسجع بوده و پیش از آن سرود
مسجع نداشته است :

سر کس بر بست رود باربدی زد سرود وز می سوری درود سوی بنفشه رسید .
کسایی

چو آگاه شد باربد زانکه شاه (خسر و پرویز)

پیرداخت پیرای و بیگام گاه ...
بیربط همی مویه زد با سرود .
فردوسی

بازید نوحه باواز رود

سرودی باواز خوش بر کشید (باربد)

که اکنونش خوانی تو داد آفرید .
فردوسی

بر آمد دگر باره بانگ سرود
همی سبز در سبز خوانی کنون

دگر گونه تر ساخت (باربد) آوازی رود
بدین گونه سازند مردان فسون .
فردوسی

بیاورد جامی دگر میگسار
زنده (باربد) دگر گون بیاراست رود

چو از خوبد بخ بستند آن شهریار (خسر و پرویز)
بر آورد ناگاه دیگر سرود .
فردوسی

سرود پهلوانی :

سخن های رستم بنای و برود

بگفتند (رامشگران) بر پهلوانی سرود .
فردوسی

(۱) سرود ییادستان آوردن کناپه ازفته پیدار کرد نیست .

(ج)

سرود پهلوی :

سرود پهلوی در ناله جنگ

فکنده سوز آتش در دل سنگ .
نظامی

سرود خسروانی . و سرود مسجع از مخترعات اوست (باربد) و آنرا سرود
خسروانی . نام نهاده بود :

مغنی کجائی بگلبنانك رود
بیاد آور آن خسروانی سرود .
حافظ

سرود خوان ، سرود سرای . هازف . غریض . مرق . فناء . مغنی . مطرب :
شود بیستان دستان زن و سرود سرای
بعشق بر گل خوشبوی بلبل خوشدم .
سوزنی

بلبل همی سراید چون باربد
قالوس و قفل رومی و جالبنوس .
هنصری

سرود سلیمان . یکی از کتابهای قانونیه الهامیه میباشد .
قاموس مقدس

سرود کرگویی :

فرخت بادا روش
خنیده گر شاسب هوش

همی برست از جوش
نوش کن می نوش

دوست بدا کوش
بآفرین نهاده گوش

همیشه نبکی کوش
دی گذشت و دوش

شاهها خدا بگانا بآفرین شاهی .

سرود کنیزگان . سرود گوهی . سرود گلدایان .

سرود گفتن . تنی ، ترنم ، نهکم ، تهکیم ، تنیه ، شدو .

سرود گو ، سرود گوی . هازف ، غریض ، مرق ، مطرب ، مغنی ، فناء .

سرود ملی . سرود ملی ایران ، سرود ملی فرانسه (مارسبز) و غیره .

سرودن یا سرایش . بضم اول و دوم و فتح چهارم از سرو + دن (پسوند مصدری) ،

پهلوی Srūtan (آواز خواندن) اوستا ریشه Srav (شنیدن) . هندی باستان ریشه Srav

(آواز خواندن ، تنی کردن ، سرایش) . انشاد کردن :

ز شاخ مدح نودوک چوارغوان خندید
بیاغ لهو تو رامش چو هندلیب سرود .

سرود سمد

مگر که شمر سراید همی بمجلس شاه
امیر غازی محمود خسرو دنیا .

سخن هیچ همرای با راز دار
که او را بود نیز دمساز و یار .

فردوسی

ای قعبه چه بازی بدف ز دوك
همرای چنین چون فراستوك .

زدین کتاب «لغت فرس»

بك شبانروز اندر آن خانه
گاه چاه سرود و گه چانه .

از لغت نامه اسدی

(۵)

سرودمی در این معنی نیکو سروده است

بیهی

الا تا در آبد طوطی و شارک

الا تا سر ایند نمری و ساری.

ذنبی

پیا تا به بخشیم روی زمین

سر ائیم بک بر دگر آفرین .

خم آرد ز بالای او سرو بین

در افشان کند چون سر آید سخن .

سرودنی . سروده . سرودها .

سرودهای زرتشت یا گاتا :

بگفتار و خشور خود راه جوی

دل از تیر گیها بدین آب شوی.

فردوسی

قدیمترین و مقدسترین قسمت اوستا گاتا میباشد که در میان پنا جای داده شده در خود اوستا گاتا آمده است در پهلوی گاس گویند که جمع آن گاسان میباشد و گاسانیک ترکیب صفتی آن است در پهلوی نیز بطور خصوصی هر یک فرد از اشعار گاتا را گاس گویند در سانسکریت گاتا میباشد در کتب مذهبی بسیار قدیمی برهنی و بودایی گاتا عبارت است از قطعات منظومیکه در میان نثر باشد گاتای اوستا نیز اصلاً چنین چیزی بوده است و بمناسبت همین موزون بودن آن است که گاتا نامیده شد یعنی سرود و نظم و شعر امانه شعریکه بنا بر سر و عرض عرب باشد بلکه نزدیک باوزان اشعار سایر اقوام هند و اروپائی است مانند ربک و بد کتاب مقدس برهنان جای نردید نیست که منظوم گاتا روید هر دو از یک ریشه و بن میباشد .

گاتا به اکنون مقدسترین جزوات اوستا بشمار است بلکه چون از زمان بسیار قدیم میداستند که سخنان فرخنده و خشور زرتشت اسپتمان است احترام خاصی بآن میگذاشتند در اوستای عهد ساسانیان گاتا در سر نخستین نیک گاسانیک که موسوم بود بستوت بشت جای داشت در پنا پنجاه و هفت فقره هشت آمده است « ما می ستایم فرخنده سر و ش را کسب که نخستین بار پنج گاتای زرتشت سپتمان مقدس را سرود » نخستین گاتا به انود دومین به اشتود سومین به سپند چهارمین به وهوخشتر و پنجمین گاتا به وهیشتواشت موسوم است که کلبه ۱۷ فصل ۲۳۸ قطعه و شمر و ۵۵۶۰ کلمه میباشد (۱) این مختصر را اجمالاً برای روشن شدن ذهن آقایان دبیران محترم نگاشت تا در آینده مفصلاً بشرح چگونگی سرودن سرودها پرداخته ضمناً لغزشهایی هم که از طرف کاتب در اعراب شده و متوجه شده ابدیاری خدا در چاپ دیگر اصلاح خواهد کرد .

سالك

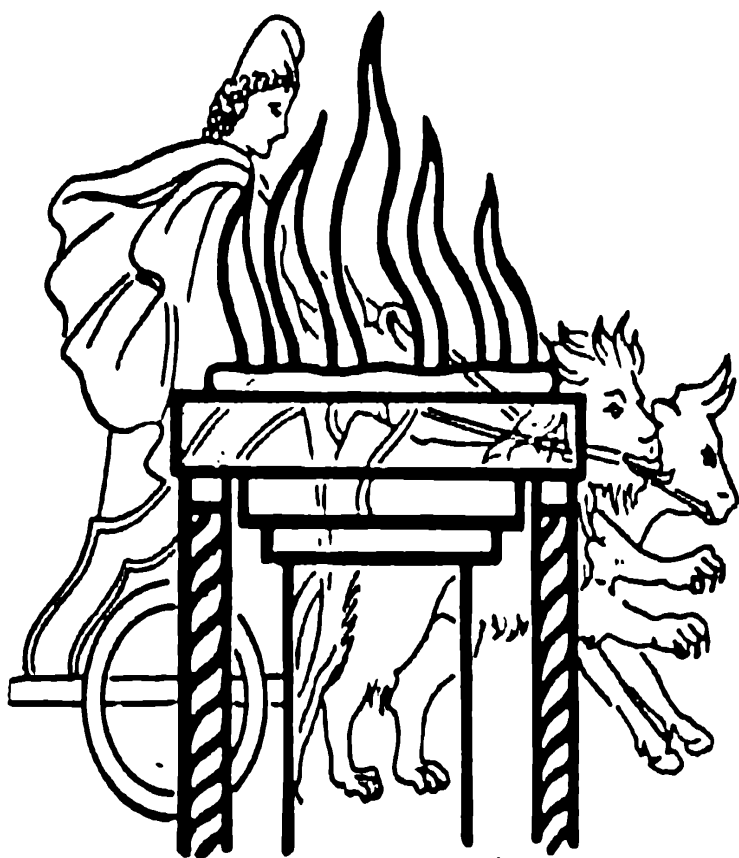
(۱) رجوع بکتاب گانها تألیف و ترجمه آقای بورداود استاد محترم دانشگاه تهران شود



بنام خداوند بخشنده مهربان

آب

آب آبادانی است روشنی سویی بالا سر گذر روشنی
زور بردارد بهم چون خورد آب عالمی راز ویراوسازد خراب
ابها با پاهای نیکوگر سویی آبادانی افزاید پسر
بازماند چون رود در جوی آب چون بد ریاد شود پند شتاب
سویی پستی چون گذرد و افراز راه خود را میکند در پستک باز
زان برفتن میکند هر سو شتاب که اگر ماند هیچجا کند آب



آذبخش

آتش ای گوهر تابناک بزر از باد و از آب و خاک
 شعله نمرگشت بر سپهر پرتو افکن بر خار و میسر
 سرخی تو ز من ، زردی من ز تو ، گرمی تو ز من ، سردی من ز تو

آتش ای قبله زرد بهشت نور یزدان و ما بهشت
 از تو فروز شگوه سیده فر نور و زو آتش گیده
 سرخی تو ز من ، زردی من ز تو ، گرمی تو ز من ، سردی من ز تو

آتش ای فریزی
آتش ای از گل اشکا
آتش ای دشمن بدی
آتش ای بار سبزار
آتش ای طبع سرگشم
کز تو در آب و آسم
آتش ای عشق آب و خاک
شعله دراز دل تابناک و پاک

آتش ای روشنی جان
آتش ای دردِ لم نهان
آتش ای گرمی روان
آتش ای در زخم عیان
آتش ای سرو بستین
آتش ای اقیاب دین
آتش ای از روی فروغ
دشمن آهن تیرگی دروغ





آفرین

آفرین آفرین بر خدای بنده آفرین

صانعی کا ورید ارشیمه صورتی خنن

آفرین بر شهنشیه ملک قرین خسرو بافرین پهلوی پادشاهین

آفرین بر قرین دیار شاه اختر می لر شرف طعه زده بهر شاه

آفرین آفرین بر خدای بنده آفرین

صانعی کا ورید ارشیمه صورتی خنن



اصفهان

ای اصفهان نصف جهان جان ایران

ای زشک چین خال زمین چشم کیهان

ای مهد فآرن و گشوادگان کاوه آت سمرق ازادگان
از چه روشنوم در مقام شهن خسروانی سرور و در اشکران

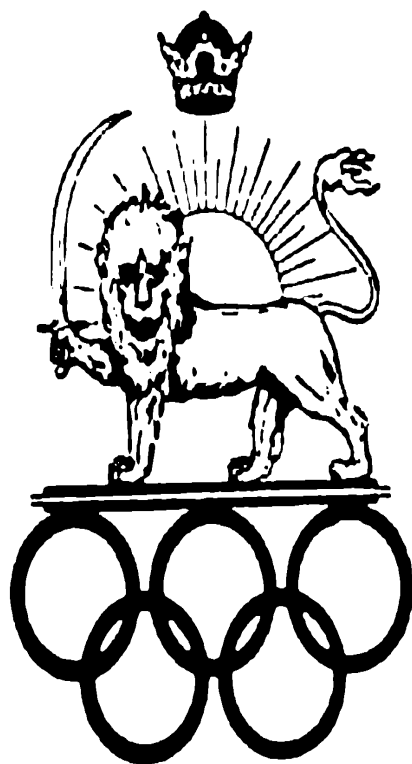
جای اسپهبدان این زمان فرخ خوان

وز آفانی بجای راه جامه دران

کو نکلان نقش جهان آینه خانه وزشک جهان

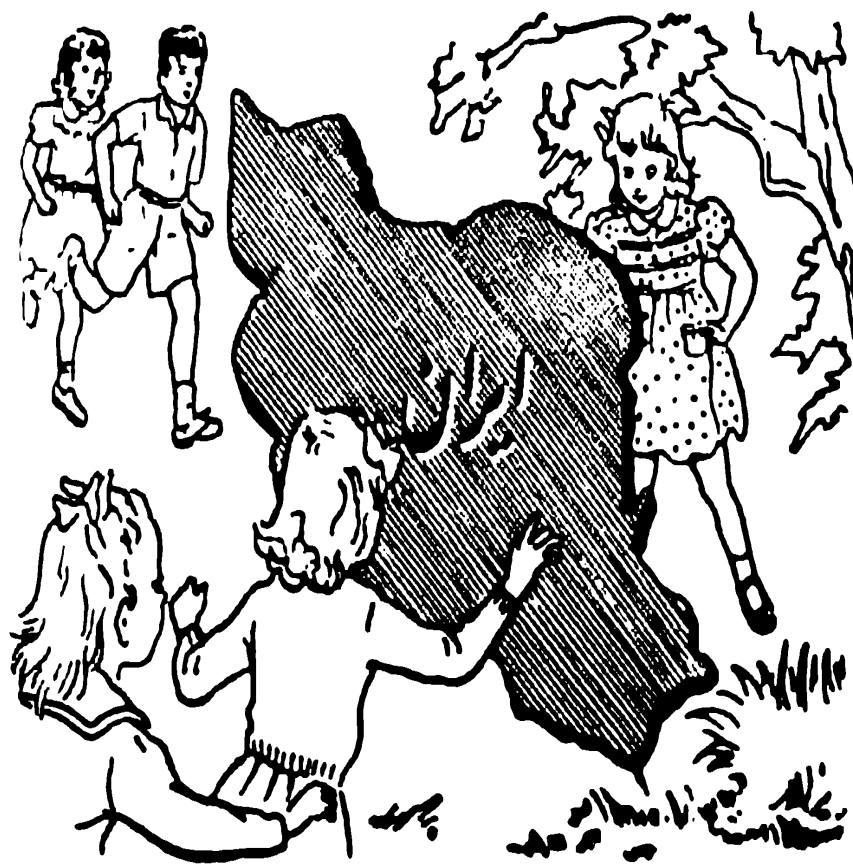
عالی قاپو ز چه بی دیده بان کاخ شاهان شد جند ایشان

کونی باغ نوشت آبادان ویران کرشد هفت دست و کارستان



المکیت ایران

بنام خداوند نیروی ورامی سوی نیکی و راستی زهنمای
دهد بزر و بالا و کوپال و پال بگردد لیر و نیل بی بهال
چو زشت آتش ز آتشگده سیاور با من جشن سیده
چو آتش بکن سرج ز خسار فرد نگو این سیدان سایهست و زرد
ز پیروزی آزار بفرست که اید بگردی و نیرو سرست
بر آفرشته رایب استی بود در از جنگ و پند استی



با باغ ایران را کلیم
 ایران گل و ما بلبلیم
 ماغچه های نورسیم
 گل های بیجا و نسیم
 ما را در ایران زاده اند
 شیر محبت داده اند
 او در وجود آوردمان
 درد آتش پروردمان
 ما برونه ما بنده است
 ایران ما پائنده است

باغ جهان ایران است بی او جهان زندان است
گهواره جُبانِ همه او جسم ما و جان است
میهن پرستی دین است شه دوستی آئین است
برشاه و میهن چشاس این شیوه دیرین است

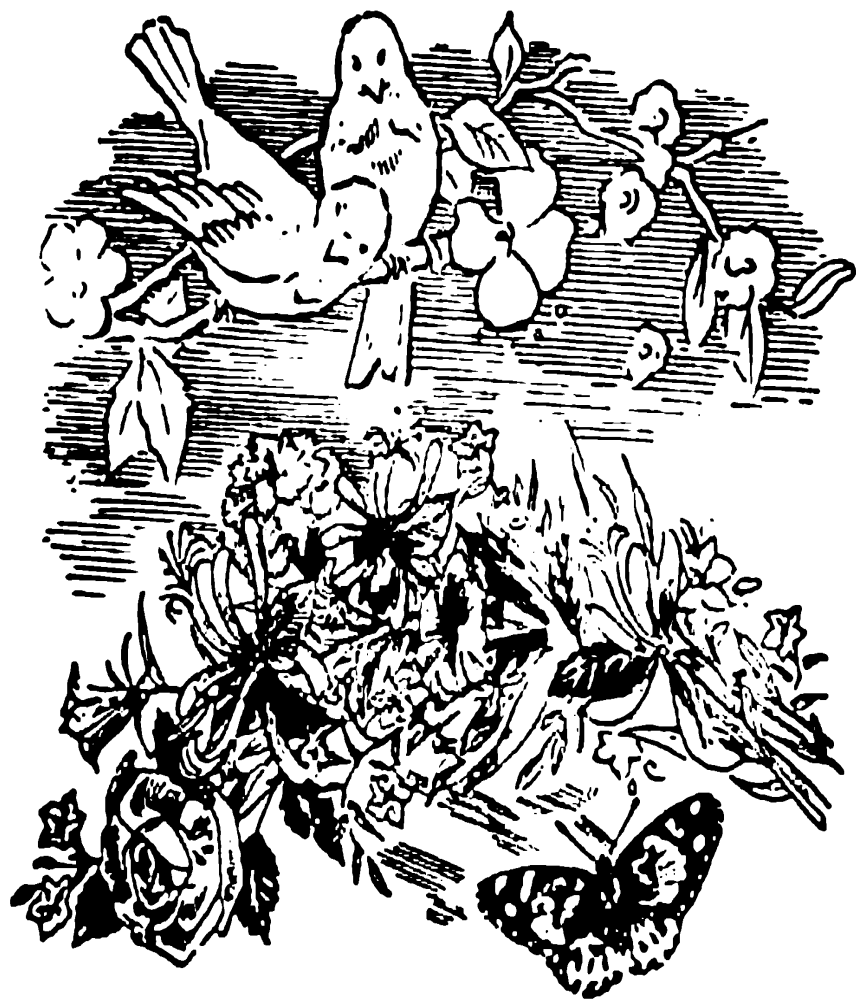
ماهر و مه تابنده است

ایران ما پاینده است

این خانه شاهان بود کاخ شهنشاهان بود
درگاه شاپور و قباد دربار نوشیروان بود
این خانه امید است تکیه که خمشید است
این خانه زال زر است دربان قصرش قصر است

ماهر و مه تابنده است

ایران ما پاینده است



بهار

شکوهِ مین از بوستانِ بهار
 کشیده نسر بر آسمانِ بهار
 بر شاخ گلِ نکرده بهار
 دستانه همراهانِ بهار
 بتانِ پاپوس ازین پس کند
 برتنِ خمر برود اطلس کند

آمین روزگارِ بهار

گلِ دایه پادشاهی داد
 وز دایه و جهان شد شاد



پیش‌ای جوانانِ مہینِ پرست دلیرانِ آرجانِ خودمست
پیش‌ای ہنرمندِ بازو قوی یدایِ وطنِ را مگر نشومی
پیش‌ای زمانِ سیہ زخت و کہ باید برون برد از این فرطہ زخت
پیش‌ای پشیدہ و ہمتان بگف جامیِ اسپس از زبانِ تیغ کیر

بود روزِ پاداشِ وقتِ درو
بصفتِ زنجیرِ پیشہ و پریشو

با خونِ خود نوشتیم ما خود ز جان گذشتیم
از تیغِ دشمنانِ چون چاک بگشتند اگر بقصدِ ہلاک
بگفت عشقِ جاویدانِ پاک یعنی عشقِ بابِ دحاک

ہموارہ رہنمایِ ما بود

در طوفانِ ناخدا ای ما بود

سی رنج بر دمی بامید گنج
کنون گنج یابی بدان برده رنج
تیر ز تهب رانده رایگان
بدست ددان و فرومایگان
بود بندگی در خور بندگان
بزرگی سیراوار آزادگان
که مردن به آرزنده در بندگیت
که آزادگی مایه زندگیت
بود مرگ خوشتر از این زندگی
که آزادگی کیره دره بندگی
که آزادگی کیره دره بندگی

با خون خود نوشتم ایم
ما خود رجان گذشتیم ایم

همین ایست سبز و سرخ و سپید
نشانی ز پیروزیست و امید
چو رخسار او خیره شد چشم سپید
بلرز دشن شیر شمرزه چو سپید
لی دفع بیداد ضحاکیان
بدین کاویانی درفش کیان
قسم طیلد و یک شه کرده یاد
که گزین بود ایران تن مامباد

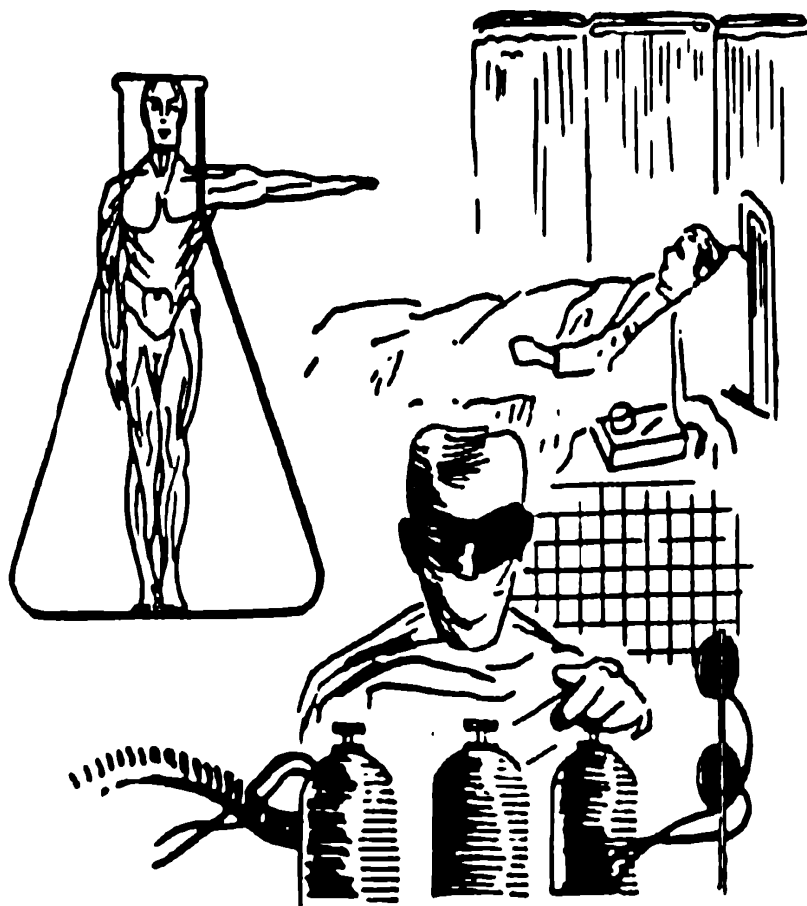
با خون خود نوشتم ایم
ما خود رجان گذشتیم ایم



تو ای پرچم شیر و خورشید
که خود یاد کاری بر شید
بود تا که پاینده این آب و خاک
سرت سبز باد و دولت تلبانک
بود از پی دفع ضحاکیان
چو کاوه بهو چشم امید ما

بگیرد فروغ از تو چشم سپاه
فروغی که گیرد از خورشید ماه

درخش از این گویانی درفش
همی اختر نخبت با شید ما
که رزم آید چو دره استراز
کند بزرخ مادر فتح باز
شود خیره چشم جان بدین مهر
بر این پرچم شیر و خورشید ما
چنین را ای کس ندارد بیاد
که یارش ظفر همدس و فتح باد



پزشکی

پزشکی طریقه موبد می است
 زدیوی دور و بری از بد می است
 چو شفقی صادق است طبیب
 گر حادق با ذوق است طبیب
 کرخسته و زار و مستمند
 تن زاری دیدی ترند
 بیادش جان نمنند
 بعلاج او کمر بستند
 که پزشکی بر طریق حق نمنند
 پزیشک اگر چه بقدمی است
 خدای فضل و بخرد می است



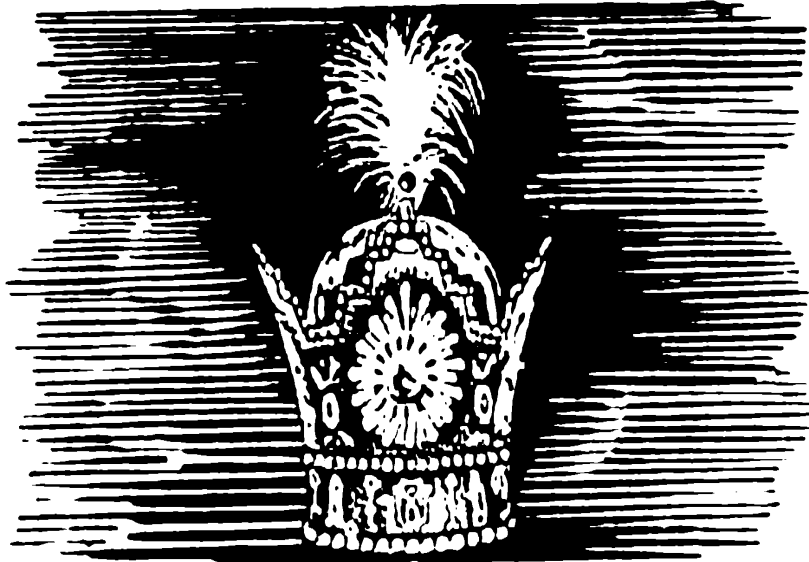
شایسته‌گی

بنام خدائی که هستی آزوست تن و جان و بالا پستی آزوست
 روان و حسد دین داین دوا بر دیند و مند فرزانه دوا

بدان پادشاهی بدین اندر است درختی است شاهی که دین بر است
 نگریم از این کجاست اگر کس خدا شاه و مین پرستیم و بس

دلیر و خردمند و آزاده باش به پیکار دیو و دژ آماده باش
 که پندار و گفتار و کردار نیک بود در بند بدنی یار نیک

چنان دان بهر آنکس که دانست بهر کاری از تو توانا تر است
 مکن پیش جز کار نیک ای جوان که از کار بدتیه هر روز روان



تاج کیان

این تاجِ دلِ افروز و باین کیان است
 این است تاجِ جهان که به نهاد پسر کی
 این است کیانی کله او رنگِ موی را
 خورشید درخشان سپهر موی است این
 کز پادشاهی چو کیومرث بیان است
 باد او در پیش کرد بصدلِ جهان طی
 آراسته با تختِ موی کاخِ موی را
 برفقِ ششاه کلاهِ موی است این

این تاجِ کیان مانده بر خمشد و عباد است
 فرزید رضا شاه کبیر آن سرشاهان
 این تاجِ نیکه کن که چه گوید شهنشاه
 آبا و جهان مالکِ تاج است و سر و
 کامروز خداوند بدین شاه عباد است
 آن واریش تاجِ پدرانِ افسر شاهان
 بادا خردت تاجِ سمرای شاهِ دلِ آگاه
 پانیده و زنده بجهان باد شهنشاه



دانش

بر حقیقت کز پیبری جزیره دانش سپری
 شد بیایم کردون توان گز خرد باشد زردبان
 بر شدن بر چرخ فلک همنشین گشتن با ملک
 جز بدایش باشد محال از خرد باید پرو بال
 علم و هنر بفراید قدر آدمی روید از شاخ دایره اصل می

روشن کن از پر تو علم و معرفت

فانوس جان و شمع دل از نور تربیت

پاینده بادشاهی هچدی یابد از او مال شورسوت نوی

یابد آخر نخبش ز تحت خنری



دانشگاه

بامدادان بسوی دانشگاه
 همچو پروانه گرد روشن شمع
 برآید آمده است شهر سبز
 دل بدایش شود چون بنیاده
 مین شبانان چه پیرو چه برنا
 هر کس از گوشه است اینجا جمع
 باز دانش بدست آرد بر
 بگذرد روشن آفریننده

میهن و شاه را بدارد دست
 با همه آن کند که آن نیکوست

دانش از جان را عزیز است
برکت جویند بر سر است
جاودان زنده است دانشمند
تن بود مرغ جان اورا بند
دانشی مردمیک دانش بواست
طلبد مسک و لیل و الشجواست
دل بدانش شود چو پییده
بگذرد روشن آفریننده

میهن و شاه را پدار دوست
با همه آن کند که آن نیکوست

از پردهندگان دانشمند
نام ایران بدانش است بلند
بست جان ترا که دیگر
چون سخلوشدی و دایو
نیک سنجد ترا بدانش سنگ
شاه دانش پرده با فرینک
دل بدانش شود چو پییده
بگذرد روشن آفریننده

میهن و شاه را پدار دوست
با همه آن کند که آن نیکوست



درفش کاویان

نبر و مرغ و سپید، ای درفش کمان، شیر و شمشیر و شید، ای درفش کمان
حله شیر تو، آب شمشیر تو، تاب خورشید تو، دل دشمن
روز میدان نبرد نکال ترا، جای پرچم ظفر بر سر نیزه بست
از نیمیب تو شد روز کاری گلگون، خانه دیور یو، رایت رای دون
کس سازی اگر پنجه ز باد درفش، دست خود در پنجه کرد، چهر گلگون بخش

بهر سپرخ می، ای درفش ظفر، بز نمر سرداران، سایه ات چتر زر
بهر سپیده دمان، چهر مہریت فروخت، بر درفش شب تیره پرچم بسخت
برج شیر است اگر، خانه آفتاب، پس چرا شد دل خسرو از مہریت آب
ای درفش مہمان، یاد کار شہان، پر تو ات در جهان، ز بہر کز مہمان
رخس مہریت زابر، ای درفش درفش، کرد روی زمین، رخس و کردون بخش



ای یسان ازلی دخم
 در جهان از لیبی لم
 و دیشان تاجه داری
 کز شهان یاد کاری
 دشمن آر باشد آهن
 پنجه با او در آهن
 پس بولاد و آهن
 معزش از تم ز آهن
 هم کس امیر من خوبد در این جهان
 یزدان انجمن رو بگرداند از آن
 مان مان توین مردمی از میدان جهان
 ای جهان از شهان زرد لاد این گاه
 در دل دانه نیکی و پالی پکار
 بر آن ز ابر علم و مهربان بار
 کردد ما نهال سعادت باردا
 دل قوی بازوی قوی او بر بار
 ایران بسوی تود از چشم باز
 گویدت با هر گله صد باراز
 ای نور بر دود دیدم که بجان
 پرورش دادم ترا در دامان
 اکنون بگردون بر آورده دود
 در خدا خواهم جهان تا که هست
 باشی پیش عالمی سر فرزند
 به سر انجامت شود از آغاز



دِهقان

صد آفرین بجان مرد دِهقان که میدهد ز سعی خود بمانان
 از او بود جهان همیشه خرم و زو بود حیات اهل عالم
 ز بزرگ چه دانه مالک ریزد ز دانه ما چه خوشه مالک خیرد

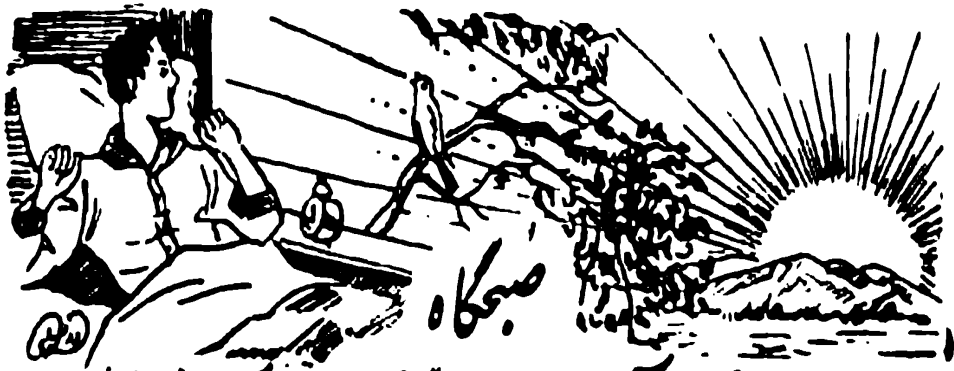
در و کنتد بکار دو نورزد

دش چو دست مُمکان نلزد

بجان خرد بلا و رخ و محنت جهان کند بهاره پر نعمت
 ز آفتاب و گریش نرسد ز سردی بهوای دی پرسد
 چو آفتاب خرمش در خشد مرغ و مور و آدمی بچشد

در و کنتد بکار دو نورزد

دش چو دست مُمکان نلزد



صبحگاه

فدُ صبح روشن آشکار
دیگر پسر آمد ساقی ما
باجیک و حیکت و فاروقا
مرغان روان و دنبال کا

نمرزد از مشرق آفتاب
دیگر نباشد وقت خواب
بخسیر زن بر چهره آب
سوی دستمان کُتاب

گردد و هوا چون گرنک دیش
خالی شود آغل ز میش
زدا آفتاب اندم که میش
بزرگه را اقد به پیش

نهر صبحگاهان ای سپه
بر داری از بالین چپه
اول حسد را سجده بر
پس بوسه زن دست بر



صدای ایران

این نغمه از ایران رسد بکوش
ای طبل دستگیرانموش
نابید هیچ چون زخم زده بچنگ
ای مطرب از دل برکش خروش

آزما شد آبادان جهان بیان
هر جا روی آرم بود نشان
آزاد و دین دادیم و زخرد
پر جسم سجان جهان روان
این طاق کسری بیستون شهر
یاد آورد ما را از آن زمان
گر به طرف آورد روشی
برد که شاهنشاهی جهان
گر با ورت می باید این سخن
رو نامه پیشینان بخوان

ایرانیانند آزادگان
آزاده کردن بنده کی توان



عید
فصل نهار و گل گشت پر لاله شد در دوست
کوید پشته کُل هر دم بیاع بلبل
عید شام مبارک عید شام مبارک
شد پر شکوستان مانند کودستان
چون کودک دستان کوید هزار دستان
عید شام مبارک عید شام مبارک
مرغان همه در آواز با لیدگر پرواز
پرخنده شد لب کُل شنید چون ز بلبل
عید شام مبارک عید شام مبارک



فرودین حسن

حسن فرودین باد فرخت وز شکوفه برک تازه ترخت

شادزی شها جادوان بجا باد فرخت روز و سال و ماه

دولت بهار از اطلس تنفس زد بگو به سار کونیه کون درش

پادشاه کل میرسد بزراه وز شکوفه اش بکیران سپاه

شادزی شها جادوان بجا حسن فرودین باد فرخت

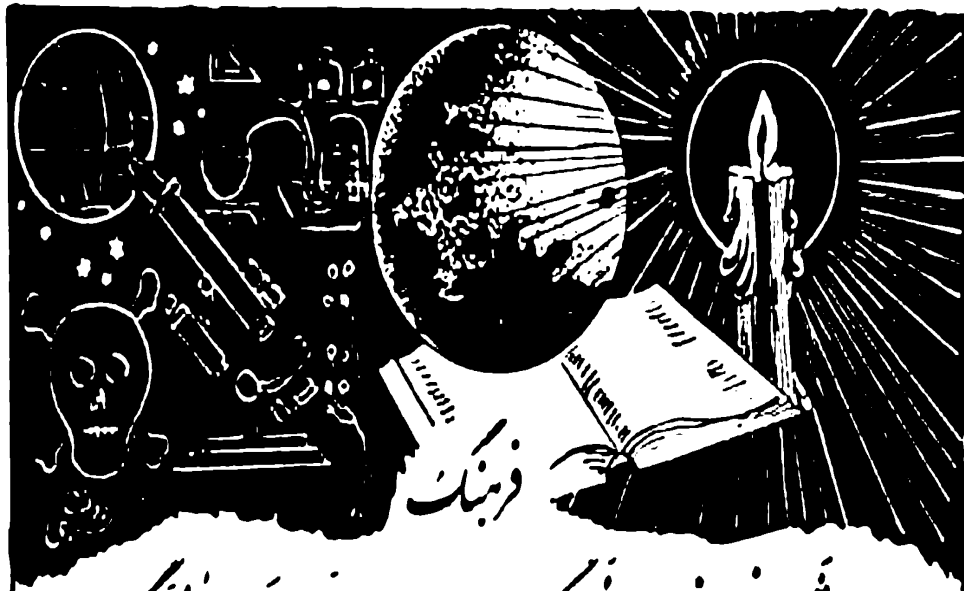
وز شکوفه برک تازه ترخت باد فرخت روز و سال و ماه

روز نهم سال فردین به محو کل محبت روزی نهمین
 تا گل امید آیدت فراز بر رخت کدلب بجهده باز
 حسن فردین باد رخت در شکوه برک تازه رخت بر رخت
 جادوئی بیجاودان بگناه

تا خمین ز گل شد بافرین آسمان بر در شک بر زمین
 شکل ز کس تازه بر این چون بود تر یابده قرین
 حسن فردین باد رخت در شکوه برک تازه رخت بر رخت
 جادوئی بیجاودان بگناه

جادو ان بر می ساد و کامران ای شه جو انجت مهربان
 بر مراد تو سال و ماه و روز انجت سپند خور سپند روز





بر شود نام ز علم و فرهنگ
 حاصل خیل مسین بحر شک
 چون فرشته ز دیو بدخوی
 شوگریزان هزار هافسک
 جان ما بین مر تو را باشد مایل
 مان مان ایچون طرمانش غافل
 در جهان تا توان از بر شد بر خوردار
 مان مان توشه را خوشه از این خرمن بردار
 خواهی ارزد با جان چیت
 شاید بخت پر کشی تنگ
 ما توانی همی بیاری
 جسم و جان را بدیش و فرهنگ
 تا کند دولت بر تو روی
 ایچون رودانش کجوی
 دانش آموزی حکمت اندوزی
 پیشه کن در دانشگاه
 کاخ دانش محکم اساس
 شدیشه یزدان را بیاس
 هر که را روزی شد بهر روزی
 بزسد از ماهی صییش تا ماه



کار

نمراید چو بیکار شد روزگار	بکار استوار است کیتی بکار
که نشناسد از پای سمر بر سپهر	چنان گرم کار است هر روز
بر این چرخ گردنده تاب و شب	نه در کار میر است و نه در روست
بود در شب و نذار در ننگ	که گردنده گردون فیروزه ننگ
بگوید که از کار رو بر متاب	بخواهد باد و مه و آفتاب
که خوشه بیاورد از شاخ تاک	ز تمکاری باد و آب است و خاک
دو صد فرغ را آتشیه شود	درختی تنه آرزو زده نشود
کجا روزگار است و بس روزگار	مترتاب از کار رخ روزگار
که سنگ بدخشان کند لعل با	بکار است از آن بر سپهر آفتاب
با همک صخاک برداشت کام	بد آهنکری پیش از این کاده نام
همان دیور است در چاه کرد	فریدون فرخ شهنشاه کرد
که بر شاه و مین نهادار باد	چنین کار کرد ا خدا یار باد



مامنین
 اینست آن آب و خاک در دست کت آنخت برین بود باکت نیست
 پس یکام تو پستان نهاد ، شیرت بداد ، کردت سمری ، گزداوری
 پالوده او یکام تو ز مهر مادری بین چه مایه شیر
 پس ای سپر ملن فرامش آفرین و پاس شیرام پر
 پرمایه دایه رای پاس و آفرین تو ز دین نشانه است
 جز مهر او بدل بر آنچه دیده و شنیده فناء است
 شیر مادرت بهر مادری دست
 بسته زان بجانست بهر مادرت
 دل اگر دست جای میراوت در نه دشمن جان تو گنیش خوست





ما پل که با هم یاریم
فلرمان بفرجام است
باید در کستی
چون دو برادر
باید هدف همه داریم
گرچه در آغاز کاریم
تخل آزادی کاریم
عالم را یک خانه بکاریم

حق شود در عالم هر روز
در خرابه باید گنج
زین پس آئین داد
ایمان، امید و عشق
شب زود چو آید روز
هر کس دهنش را برنج
در جهان فرمانفرماست
این سه درد و کستی ما را است



مهرگانست جشن فریبت است مهر را مهر بانی آهنگ است
 در چنین روز شاه آفریدن کرد ضحاک را ز سخت بگون
 دیو بید او را بزدان کرد داد را بر جهان بگهبان کرد
 راستی بدوغ شد چیره روز شد چیره بر شب تیره
 آهرمن راستی یزدان داد
 شهر ایران شاه ایران داد

گشت پیدا مهرگان خورشید روشنائی گرفت ما از شید
 زان در این جشن بر نهاد بتر همچو خورشید پا د شاه آفر
 روزی رام است و مهرگان بزرگ که برایش بود تیره بالرک
 ایزد امروز جان بداد من تن زماند از گرد آهرمن
 آهرمن راستی یزدان داد
 شهر ایران شاه ایران داد



نیکسی

ای که ایساده دست افتاده گیر
 چون درانی زیبا باشدت دگیر
 رحمت آرای پسر ز فقیر و تمیم
 بز تو زحم آورد ما خدا می رحیم
 در مزرع دل مشیار
 دایه نیکسی بکار
 تا که ترا روز شمار
 نیک مهر کس بخواه ما نینسی توبد
 بر کس بی بدخواه که خواهی بخود
 دست افتاده گیر تا چو افتی زیبا
 کیزت مهر کس با بود دست دعا



هنرستان عالی موسیقی

هنرستان عالی موسیقی زانروزیاست

که آبولون خدای شعر و موسیقی در آنجاست

انجا زهون شوهرت و شوین باخ و موزار

وز ترش و نیش و نیک اینگامه زیاست

او آزدیل تاکه و شیکان کشتدست آفان و پاکون

ارویه او پس خنایر خنک مرکور یوس کن ساز

اینگت ساز فلک چ پاک آر

کوش هنرمندی را ساز و کر

چون لب از سخن بسته گشت

جان کده نغمه آغاز



ہواپیمانی

سیر عالم کن ما ہوا پیمایا از زمین بر سو آسمان پیمایا
ہر کجا آری رو عقاب آسا چون طس ریزد بال و پر عقابا
سیمرغ جان ز آشیان کرد دران عزان از زمین بر سوی چون بر کیوان
در ہوا بر کشا بال و پر بنا جولان
چون ہما از شرف ہر طرف سایہ افکن بنشین
ہمیشہ با ملک شوز جان در فلک
تا کی کج خلوت جہان دل نہی مان
نہ بخصیم چو دیو، مگر وریو
ران براق بہمت از زمین بہ آسمان
بخط علی البرکادہ

راستی و درستی

اگر چرخ دانش بر آوری ببال مهر بزگردون پری
باین مردان پر سیرکار نگر دی جهان بیده بسپری

نشسته است بر دخمه داریوش که در دوستی و وفا سخت کوش
نبرد بدی راست نیکی سپاه نیکی مغزای و از بد نگاه
بختی ملی را و آن راستی است چو زین بگذری کز نی و کاستی است
روان و خرد تیره دارد دروغ چراغش بمیدون بودنی دروغ

اگر چرخ دانش بر آوری ببال مهر بزگردون پری
باین مردان پر سیرکار نگر دی جهان بیده بسپری

سر و شرم بگوش خرد گفت و دشت ز شاه خردمند بوشنگ موش
که در دامن راستی زادوست درستی در آفرینش دادوست
بهر جای با دوستی یازنیک چو پندار و گنشار و کردار نیکن

مزد کرده نیکنان وی
چو شایسته دادگر بیک

«
پسته
»

اگر داشت را بکار آوری
بزرگ آوری چرخ نیلوفری
که دانا چو مشک است و دانش چو
بهر جامی از بوی او گفتگوی
بند بندیت را بگوید هنر
بویید با تش چو شد عود در
اگر دانشی مرد باشد چو کان
در او هست دانش چنان زین

محل فروش: کتابفروشی چاپخانه دانش بهادر تمام کشور بیت یل

